

«انقلاب» یا «دموکراسی»

دکتر علی رضا شجاعی زند

شمار آرا و نظریات درباره انقلاب، که از روی بدگمانی و بدبینی ابراز شده‌اند و با نظر به خسارات و هزینه‌های سنگین صرف‌شده در پای آن و ملاحظه بعضی آثار و پی‌آمدهای منفی، اساساً انقلاب را پدیده‌ای نافرجام و بلکه زیانمند به حال جامعه ارزیابی کرده‌اند، کم نیست. مهم‌ترین نقطه ضعف انقلاب‌ها که اتفاقاً بیش از موارد دیگر مورد توجه و اشاره نظریه‌پردازان قرار گرفته است، تعارض و تخاصمی است که انقلاب با شعار محوری خود در مرحله خیزش، یعنی با آزادی و دموکراسی پیدا می‌کند و از همین ناحیه است که مورد جدی‌ترین نقدها و شدیدترین طعن و عتاب‌ها قرار گرفته است. توکویل که به بررسی و مقایسه دستاوردهای دو انقلاب مهم تاریخ جهان یعنی انقلاب

آمریکا و انقلاب فرانسه پرداخته و حاصل کار خود را در دو کتاب ارزشمند دموکراسی در آمریکا (۱۸۳۵ و ۱۸۴۰) و انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن (۱۸۵۶) ارایه کرده است، می‌نویسد: «از میان کلیه افکار و احساساتی که راه را برای انقلاب آماده کرده، پیش از همه، تصور و ذوق آزادی همگانی ناپدید شد.»^(۱) سوروکین، جامعه‌شناس روس، معتقد است سخت‌گیری و سرکوب «رژیم انقلابی» که در صدد تحکیم و تثبیت هنجارهای جدید در جامعه است، به مراتب شدیدتر و خشونت‌آمیزتر از «رژیم پیشین» است.^(۲) آرنست می‌گوید: میوه آشنای انقلاب‌های عصر جدید تا امروز، دیکتاتورهای انقلابی بوده است؛ مگر این که انقلاب به شکست انجامیده و به بازگشت به وضع

ولی به موضع‌گیری واحدی در باب انقلاب نینجامیده است؛ بلکه از این حیث دست‌کم در سه دسته از یکدیگر قابل تفکیک‌اند:

(۱) کسانی که با نظر به خسارت و هزینه سنگینی که انقلاب بر جامعه تحمیل می‌کند و بی‌آمدها و عوارض سوئی که دربر دارد، به هیچ وجه و در هیچ شرایطی آن را به صلاح جامعه و مردم نمی‌دانند و برای پرهیز از درافتادن به چنین ورطه‌ای، راه‌های بدیلی را برای تغییرات اجتناب‌ناپذیر اجتماعی پیشنهاد می‌کنند.

(۲) کسانی که با اشاره و استناد به مصادیق متعدد تاریخی، در نتیجه‌بخش و مفید بودن انقلاب تردید روا داشته‌اند، و با این حال وقوع آن را برای برخی از جوامع و گشودن برخی از بن‌بست‌های اجتماعی گریزناپذیر دانسته‌اند.

(۳) کسانی که با قبول برخی از این انتقادات در مورد بعضی انقلاب‌ها، روی هم رفته، پدیده انقلاب را مفید و مثبت ارزیابی می‌کنند و در شرایطی خاص وقوع آن را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند.

این مقاله بی‌آن‌که قصد دفاع از تمامی رخدادهایی را داشته باشد که در تاریخ سیاسی-اجتماعی جهان با نام انقلاب شناخته شده است و بدون آن‌که به سبب درگیر بودن و در خاطر داشتن یک تجربه انقلابی، سواد استعلا و قداست بخشیدن به پدیده‌های اجتماعی را داشته باشد، یا بخواهد ثمربخش بودن یا نبودن انقلاب را از تمامی ابعاد و جنبه‌ها مورد بررسی قرار دهد، صرفاً و بر اساس آنچه که در عنوان آمد، در صدد واکاوی نسبت به ظاهر تناقض‌آلود

گذشته تن داده باشد^(۳). او از این که وضع آزادی در کشورهایی که تجربه هیچ انقلابی را در تاریخ گذشته خویش نداشته‌اند، به مراتب بهتر از کشورهای انقلاب‌زده است، اظهار تأسف می‌کند^(۴) و مدعی است که بیشتر انقلاب‌ها، نه تنها از پایه‌گذاری اساس آزادی، بلکه از تضمین حقوق مدنی و تأمین حکومت محدود بر پایه قانون اساسی نیز عاجز بوده‌اند. کارل پوپر که با جهت‌گیری ضدتاریخی‌گری و رویکرد ضد پوزیتیویستی و فلسفه عقل‌گرایی انتقادی‌اش، خود انقلابی در حوزه معرفت به پا کرده، با هر گونه تحول و تغییر انقلابی در جامعه به مخالفت برخاسته است و با نظر به لطمات و عوارض سنگینی که انقلاب روی دست جامعه می‌گذارد، انقلاب را به دوزخی تشبیه کرده که با آرمان برپایی بهشت روی زمین پدید آمده است.^(۵) کرین بریتون از مورخان معاصر هم که به بررسی مقایسه‌ای چهار انقلاب بزرگ جهان از ابعاد مختلف پرداخته، معتقد است انقلاب‌ها و دیکتاتوری‌ها سخت به هم پیوسته‌اند.^(۶) او از بررسی مقایسه‌ای خویش چنین نتیجه می‌گیرد که همه انقلاب‌ها مگر انقلاب آمریکا، به یک «دوره وحشت» ختم شده و سرانجام نیز به دیکتاتوری انقلابی کشیده‌اند.^(۷) او می‌گوید: رادیکال‌های انقلابی در زمان قرار داشتن در جبهه مخالفان، فریاد آزادی و بردباری سر می‌دهند و پس از آن‌که به قدرت رسیدند، اقتدارگرا می‌شوند.^(۸)

گرچه سخن منتقدان درباره ناکامی اغلب انقلاب‌ها در تحقق آرمان آزادی یکسان است،

«انقلاب» و «دموکراسی» و مذاقه در مدعیات صاحب نظرانی است که اساساً انقلاب و آزادی را در تعارض ذاتی با یکدیگر دیده‌اند. بدین منظور از دو منظر بیرونی و درونی به محاجه با این نظریات می‌پردازد.

۱-۱- غالب نظریات و مدعیاتی که بر تقابل میان انقلاب و دموکراسی اصرار ورزیده و انقلاب‌ها را ذاتاً از تحقق دموکراسی ناتوان و نسبت به آنان ناشکیب قلمداد کرده‌اند، بر دو پیش فرض اثبات نشده استوارند: نخست، تأکید بر سودمندی و مقبولیت خدشه‌ناپذیر دموکراسی به عنوان دستاورد غایی بشر در اداره جوامع انسانی، و دوم، اتکا بر این گمان که تمامی انقلابات تاریخ بشر برای تحقق همین هدف صورت گرفته‌اند. لذا داوری درباره کامیابی یا ناکامی و سودمندی یا زیانمندی آن غالباً با میزان برقراری دموکراسی در آن جامعه سنجیده شده است.

تجربه دموکراسی آن هم در نوع شایع و برجسته آن، یعنی «دموکراسی لیبرال»، بیش از آن که دستاوردی بشری باشد، به واسطه بستر اجتماعی- فرهنگی نشو و نماي خود و مبتنی بودن بر نگرش خاصی از جهان و انسان، خصوصیت یک ایدئولوژی جهت‌دار را پیدا کرده است و از همین رو، در سایه آن، دیگر آرمان‌های بشری چون «عدالت»^(۱۰) و «تعالی» مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و در شعاع آن محو گردیده است. این فرض که هیچ آرمان یا پدیده‌ای نباید خود را هم‌شان و هم‌قد و بالای دموکراسی بداند و دموکراسی به‌عنوان یک

ارزش مطلق، اساساً ملزم به تعدیل و تطبیق خویش با هیچ امری نیست، بلکه همه چیز باید بر تراز و محور آن استوار شود و مشروعیت یابد، پیش فرض جانبدارانه‌ای است که جز بر پایه تباین جهان‌بینی‌ها، هیچ توجیه قابل قبولی ندارد و هیچ منطقی را بر نمی‌تابد. در ادامه خواهیم آورد که انقلاب‌ها بسته به میزان توفیق‌شان در تحقق آرمان‌های بشری، زمینه‌ساز آشنایی بشر با پدیده «آزادی‌های مدنی» و بسترساز تحقق و بسط «دموکراسی» در جهان بوده‌اند؛ با این حال، هیچ‌یک از انقلاب‌های معروف جهان، برای نیل به دموکراسی برپا نگردیده و اساساً به لحاظ تاریخی و اجتماعی در شرایطی نبوده است تا بتواند به چنین آرمانی بیندیشد.^(۱۱) حتی انقلاب آمریکا که به تأیید اکثر تحلیل‌گران در دستیابی به آرمان «آزادی» و بنیادگذاری «جمهوری» کامیاب گردید، در مرحله خیزش و تا سال‌ها پس از پیروزی هیچ تصویری از مفهوم دموکراسی نداشت.^(۱۲) از این رو، ارزیابی سودمندی و نتیجه‌بخشی انقلاب‌های بزرگ تاریخ، بر حسب نسبتی که با دموکراسی برقرار کرده‌اند، قضاوت منصفانه و درستی نیست.

۱-۲- خرده‌گیران انقلاب خصوصاً دسته‌ای که ضرورت و سودمندی انقلاب‌ها را به کل نفی کرده‌اند، در واقع دچار دو خطای توأمان گردیده‌اند: نخست، منحصر ساختن آرمان انقلاب به دموکراسی و دوم، مغفول‌گذاشتن ره‌آوردهای دیگر انقلاب؛ دستاوردهایی که تحلیل‌گران منصف‌تر انقلاب، با قوت بر آن

صحنه گذارده‌اند. آرنت درباره انقلاب فرانسه که شاید جدی‌ترین تردیدها درباره حقانیت انقلاب از فرجام ناخوشایند آن برخاسته باشد، می‌گوید: واقعه‌ای بود که پیوندهای میان دنیای کهن و مدرن را گسست.^(۱۳) و تاریخ جدید جهان رابه وجود آورد.^(۱۴) هم او می‌گوید: اگرچه انقلاب فرانسه در عمل فرجام خوشایندی نداشت، لیکن در حوزه نظر و اندیشه تأثیرات شگرفی بر آیندگان باقی گذارد؛ کاری که انقلاب آمریکا از طریق ارابه نمونه عینی و تجربه عملی به انجام رساند.^(۱۵) انقلاب آمریکا با خود، نظام جمهوری و مفهوم جدید قدرت را به‌ارمغان آورد.^(۱۶) بریتون نیز صراحتاً به تأثیرات تکامل بخش انقلاب انگلیس، آمریکا و فرانسه در حوادث بعدی این کشورها اشاره می‌نماید^(۱۷) و اذعان می‌کند که آنها کمک به‌سزایی به پیدایی جامعه دموکراتیک غربی نموده‌اند. انقلاب‌ها در واقع یکی از بخت‌های بلند بشریت برای تحقق هر چند ناقص آرمان‌های فرونده‌ای بود که شاید در اوضاع عادی و به‌طریق دیگر نمی‌شد آنها را پی‌جویی کرد. حکومت‌های مطلقه و ساخت اشرافی حاکم بر این کشورها را چه چیزی جز توفان انقلاب می‌توانست برهم زند؟ نگوئید پیشرفت‌های تدریجی بشری. بیندیشید که بستر جاری شدن این پیشرفت‌ها و بیرون شدن جوامع از این بن‌بست‌های اجتماعی-سیاسی را چه چیز جز انقلاب فراهم آورده‌است؟ اوضاع فرهنگی-اجتماعی حاکم بر روزگار ما به‌عنوان مدرنیته، آیا بیشتر مرهون انقلاب صنعتی است یا انقلابات اجتماعی-

۳-۱- یکی از پدیده‌های ناخوشایندی که نوعاً در اوضاع و احوال انقلابی رخ می‌نماید و مبنای قضاوت‌های منفی و تردیدهای جدی در اصل انقلاب شده است، سخت‌گیری و درشت‌خویی‌هایی است که از سوی انقلابیون تندرو، خصوصاً در مرحله پس از پیروزی اعمال می‌گردد. «عصر وحشت» عنوانی است که با نظر به بازتاب‌های منفی این اوضاع در ذهن ناظران و کسانی که هدف این‌گونه سخت‌گیری‌ها بوده‌اند، بدان داده شده است.

منتقدان با دنبال کردن سرگذشت انقلاب‌های مختلف به این نتیجه رسیده‌اند که عصر وحشت پی‌آمد ذاتی و اجتناب‌ناپذیر هر انقلابی است که با روی کار آمدن حکومت‌های رادیکال و در دست گرفتن عنان قدرت توسط گروه‌های آتشین مزاج و انتقامجو بر جامعه انقلاب زده تحمیل می‌گردد. از نظر ایشان و بر اساس یک محاسبه ساده داده‌ستانده، انقلاب به هیچ روی به صرفه و صلاح جامعه نیست؛ چرا که برای نیل به دستاوردهای احتمالی انقلاب، الزاماً باید از چنین معبر پرحادثه و ابتلائی گذشت. این مسئله به اضافه هزینه فرصت و خسارت‌های وارد بر جامعه در دوره پیش از پیروزی، نرخ «داده» را بسیار بالا می‌برد؛ در حالی که «ستانده» نقد و قاطعی هم برای انقلاب متصور نیست.

تجربه سهمگین دو انقلاب فرانسه و روسیه که از تونل‌های طویل و جانگزای وحشت عبور کرده و شاهد ذبح شدن آرمان‌های بلند حرکت خود در پای آن بوده‌اند، مستمسک خوبی برای تردید کردن در تمامی حرکت‌های انقلابی در سطح جهان بوده است؛ در حالی که نه گذار از چنین مجرای الزامی است و نه تمامی انقلاب‌ها چنین مرحله‌ای را تجربه کرده‌اند. برنتون که وجود عصر وحشت در انقلاب‌ها را به عنوان یکی از همسانی‌های به دست آمده از مطالعه خویش مطرح کرده است، به صراحت می‌پذیرد که انقلاب آمریکا چنین تجربه‌ای را هرگز به خود ندیده^(۱۹) و وجود آن در انقلاب انگلیس نیز چندان جدی نبوده است. آرنست تا

حدی به جانبدارانه بودن این عبارت (عصر وحشت) که از سوی حامیان رژیم پیشین و گروه‌های آسیب‌دیده از یک انقلاب مردمی، بزرگ‌نمایی گردیده، توجه نموده است. او می‌گوید حکومت وحشت با ترس طبقات حاکم از قیام‌توده‌ها فرق دارد.^(۲۰) خشونت‌گری حکومت وحشت، واکنشی بود در برابر سوگندهای دروغ، عهدشکنی‌های سیاسی و دسایس حاکم بر اجتماع درباری فرانسه.^(۲۱) وانگهی به نظر می‌رسد میزانی از سخت‌گیری و خشونت در دوره بلافاصله پس از پیروزی، لازمه تثبیت اوضاع و رفع نگرانی از امکان بازگشت رژیم پیشین است که البته باید کاملاً کنترل شده به کار رود.^(۲۲) باید توجه داشت که میزان خشونت در عصر وحشت هیچگاه به پایه جنایت‌های عمومی جاری در اوضاع عادی که اتفاقاً در فضای انقلابی به شدت کاهش می‌یابد، نمی‌رسد. آرنست خود اذعان می‌نماید که پدید آمدن عصر وحشت، شدت و مدت آن پس از پیروزی، بستگی به اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه‌ای دارد که انقلاب در آن واقع می‌شود و از ماهیت رژیم پیشین و مظلومی که در طول حاکمیتش بر مردم روا داشته است و میزان مقاومت و اصرارش برای وارونه کردن اوضاع تأثیر می‌پذیرد.^(۲۳) لذا بیش از این که عصر وحشت را ذاتی انقلاب بدانیم، باید آن را ذاتی اوضاع پیش از انقلاب و برخاسته از ماهیت رژیم پیشین بشناسیم. مرتبط دانستن عصر وحشت با ماهیت و ساخت گروه‌های درگیر در انقلاب و مناسبات میان آنها و حتی

ویژگی‌های رهبری یا جریان رهبری کننده، حقیقتی پذیرفتنی است؛ ولی نمی‌توان آن را به عنوان یک جزء ذاتی به خود انقلاب نسبت داد. وجود مصادیقی از انقلاباتی که هیچ تجربه‌ای از درافتادن در چنین ورطه‌ای را در خاطره خویش ندارند یا آن را بسیار کوتاه و سریع سپری کرده‌اند، مؤید همین حقیقت است که نه «عصر وحشت» و نه «دوره ترمیدور»^(۲۴)، هیچ یک ذاتی انقلاب‌ها نیست، پس با این فرض که گریزناپذیری دوره وحشت، انقلابات را پرآسیب و هزینه‌نموده است، نمی‌توان این ابزار را که در بعضی مواقع تنها راه حل برون‌شداز چنبره رکود و رخوت اجتماعی و گشودن راه پیشرفت و تعالی است، از اثر و ارزش ساقط نمود و از فهرست گزینه‌های فراروی مردمان برای تغییر اوضاع حذف کرد.

۴-۱- تمایز دو انقلاب آمریکا و فرانسه^(۲۵) در این است که هر یک میراث بر رژیم کاملاً متفاوتی است. اولی برویرانه‌های یک حکومت محدود و مشروطه سلطنتی شکل گرفت و قوام یافت و دومی از پی متلاشی شدن حکومتی مطلقه. آرنت می‌گوید هیچ چیز طبیعی‌تر از این نیست که جهت و گرایش یک انقلاب، از پیش توسط حکومتی تعیین شود که در اثر انقلاب سرنگون شده است. هر چه رژیم پیشین مطلق‌العنان‌تر، انقلاب بر ضد آن خشونت‌آمیزتر و حکومت انقلابی متعاقب آن مطلق‌گرا و سخت‌گیرتر خواهد بود.^(۲۶)

این که اساساً انقلاب چه آرمان‌هایی را تعقیب کند و به چه سرنوشتی دچار شود،

بستگی تنگاتنگی با بسترسیاسی-اجتماعی و زمینه‌ها و عوامل بروز آن دارد. اولویت‌های آرمانی انقلابیون نیز به شدت از همین عوامل تأثیر می‌پذیرد. این حقیقت را به روشنی در آرمان‌های متفاوت انقلاب‌های آمریکا و فرانسه می‌بینیم. آرنت می‌گوید: مردان انقلاب آمریکا در صدد تأسیس و بنیادگذاری نظام سیاسی جدیدی بودند؛ در حالی که هدف فرانسویان رهایی خلق و حل یک مسئله اجتماعی یعنی فقر و تنگدستی توده‌ها بود.^(۲۷) از همین رو بود که تغییر شکل حکومت از سلطنت به جمهوری تا چند سال پس از پیروزی انقلاب، به‌طور جدی مطرح نشد. دستگیری و اعدام لویی شانزدهم هم که تقریباً پنج سال پس از انقلاب صورت گرفت. نه به دلیل استبداد و نه به عنوان نماد رژیم سلطنتی، بلکه به بهانه جنایت و به جرم همکاری با بیگانگان عملی گردید. اینها و بسیاری از دلایل دیگر نشان می‌دهد که در تشبیه ساده‌انگارانه سرگذشت انقلابات به یکدیگر و تعمیم سرنوشت آنها به هم باید احتیاط بیشتری به خرج داد. یکی از خطاهای رایج در رویکردهای بدبینانه به پدیده انقلاب، ناشی از همین تشابه‌یابی‌های نابجا و تعمیم‌های نارواست که به نحوی توجیه‌ناپذیر، با نگاه به یکی دو انقلاب نافرجام درباره تمامی انقلابات اجتماعی تاریخ بشر داوری شده است. انقلاب فرانسه که به شدت تحت تأثیر آرمان‌های شکل‌گرفته در جنبش روشنگری بود، به دلیل مواجه شدن با جدی‌ترین مسایل مربوط به نیازها و

خواسته‌های اولیه توده‌های به پاخاسته و همچنین انواع دسیسه‌های هواداران ابقای رژیم پیشین و البته تندروی و بی‌تجربگی رهبران آن در فایق آمدن بر اختلافات داخلی درون جبهه انقلاب و تهدیدات و مقابله جویی خارجی با آن نتوانست از آزمون چندان سربلند بیرون آید. انقلاب روسیه نیز به همین دلایل، و نیز به دلیل ایدئولوژی خاصی که سیاست‌ها و تاکتیک‌های ویژه‌ای را بر آن دیکته می‌کرد، چنین سرنوشتی پیدا کرد. ولی تعمیم سرگذشت آنها به عنوان یک سرنوشت محتوم و گریزناپذیر به تمامی رخدادهای انقلابی دیگر، از هیچ پایه و اساسی برخوردار نیست؛ چنان که مصادیق متعددی نیز این قانون اثبات نشده را نقض می‌کند.

۱-۵- دسته‌ای از خرده‌گیران انقلاب، کسانی هستند که با نوعی رویکرد آنارکرونیک، انقلابات را به واسطه تعقیب نکردن یا محقق نساختن آرمان‌هایی که اساساً متعلق به ادوار اخیر است و نوعاً برای جوامع توسعه یافته و گروه‌های فرهیخته و پیشرو در جوامع در حال توسعه مطرح است، محکوم می‌سازند. اینان بی‌آن‌که به خودزحمت دهند و با کندوکاو تاریخی، پیوند میان عوامل و زمینه‌های بروز انقلاب و آرمان‌های مطرح شده از سوی انقلابیون را به بررسی گذارند و میزان کامیابی انقلاب را بر حسب این بستر و آن آرمان‌ها بسنجند، با معیارها و ارزش‌گذاری‌های امروزی به داوری درباره انقلاب‌هایی نشسته‌اند که بعضاً بیش از یک سده از وقوع آنها سپری

می‌شود. این روش که «ارزش‌های خودی» و «اوضاع حال» را مبنای قضاوت و داوری درباره تمامی پدیده‌های تاریخی و فرهنگی قرار می‌دهد، به دلیل غلبه روح «قوم‌محورانه» (ethnocentric) بر آن، نمی‌تواند به لحاظ علمی مقبول باشد. این‌که از مردمی تحت ظلم و تعدی‌های قرون وسطایی و گرفتار در چنبره فقر و نابرابری‌های رایج در ساخت‌های اشرافی - همانند شرایطی که انقلاب فرانسه و روسیه در آن به وقوع پیوست - انتظار داشته باشیم تا بیش و پیش از هر چیز دیگر، به آزادی‌های سیاسی و احقاق حقوق مدنی و رعایت اصول شهروندی که در نیمه دوم قرن بیستم به شکل جدی مطرح شده است، بیندیشند و حرکت‌هایی بخش و عدالت‌خواهانه آنان را به دلیل مغفول گذاردن آرمان دموکراسی مورد طعن و عتاب قرار دهیم، یک نوع روشنفکری خیال‌پردازانه است. توصیه پوپر به این قبیل جوامع در «رجحان اصلاح بر انقلاب» با این توجیه همراه است که عواقب نادلخواه اصلاح رامی‌توان تصحیح کرد، ولی‌پی‌آمدهای غیرقابل پیش‌بینی انقلاب، جبران‌ناشدنی است.^(۲۸) آرای پوپر درباره انقلاب، گذشته از زمان‌مند بودن، به شدت در بند زمینه و جغرافیای فرهنگی خود اوست و با شرایط حاکم بر کشورهای جهان سوم با دیکتاتوری‌های وابسته و غیرقابل‌علاجی که تمامی راه‌های بهبود و اصلاح را به روی مردمان بسته‌اند هیچ انطباقی ندارد و به نظر می‌رسد که بیش از یک نظریه عالمانه یا حتی توصیه مشفقانه^(۲۹)، تمهیدی است برای خلع سلاح

ملل تحت ستم از آخرین ابزارى که احیاناً می‌تواند تنها راه نجات آنان از سرنوشت به ظاهر محتومى باشد که به دست لیبرال دموکرات‌های سرزمین‌های شمالی برای آنها رقم زده شده است.^(۳۰)

صرف نظر از تردیدهایی که به علت نادیده گرفتن دستاوردهای انقلاب، بزرگ‌نمایی و

تعمیم‌پدیده‌های کم‌نظیری چون عصر وحشت، تعمیم ناروای سرنوشت انقلاب‌های ناموفق و ناشی از نگاه آنارکرونیک و قوم‌محورانه به پدیده‌های تاریخی و فرهنگی پدید آمده است و در حد مقدور نیز به نقصان‌های آنها اشاره و پاسخ‌هایی ارائه شد، دسته دیگری از انتقادات وجود دارد که عمدتاً معطوف به ابعاد محتوایی موضوع، یعنی مسئله نسبت میان انقلاب و دموکراسی است و پاسخ بدان نیز علی‌القاعده باید به محتوای این دو مفهوم و نسبت میان آن دو ناظر باشد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲-۱- انقلاب مفهومی است ناظر به نوع خاصی از تغییر که مهم‌ترین ویژگی آن «ناگهانی» و «بنیادی» بودن آن است. در تعریف انقلاب‌های اجتماعی گذشته از دو ویژگی فوق، صفت «خونین و خشونت‌آمیز بودن» منازعات منجر به دگرگونی را هم افزوده‌اند.

از ممیزاتی که هر انقلاب راستین را از انواع مشابه آن مانند کودتا، انقلاب‌های درباری و شورش‌های کور و نافرجام جدا می‌سازد، شکل‌گیری «بسیج توده‌ای» در فرایند تحقق انقلاب راستین است. اهمیت این امر چنان

است که حقانیت و اعتبار انقلابات، نه با شدت و عمق تغییرات و نه با میزان خشونت و خون‌های ریخته شده، بلکه با گستردگی مشارکت و حضور مردم در دوره انقلابی سنجیده می‌شود. لذا پیوند میان مردم و انقلاب، هم به شهادت تاریخ و هم حسب تعریف، واقعیتی مسلم و ملازمه‌ای حقیقی است.

۲-۲- برینتون به نقل از آگوستین کوشن دو نوع تبیین از انقلاب را معرفی کرده است: یکی بر پایه «نظریه توطئه» و دیگری بر پایه «نظریه ضرورت». (۳۱) نظریه نخست مدعی آن است که انقلاب اساساً ایده‌ای از پیش اندیشیده شده در ذهن ایدئولوگ‌ها و استراتژیست‌های انقلابی است که به دست انقلابیون حرفه‌ای و مردان عملی که در احزاب انقلابی یا سازمان‌های چریکی تشکیل یافته‌اند، طی یک نقشه و برنامه از قبل هماهنگ شده مو به مو اجرا می‌شود. در رویکرد بدبینانه توطئه‌نگر، هیچ جایی برای عوامل ساختاری تأثیرگذار در بستراجتماعی در نظر گرفته نشده و هیچ نقشی برای اراده و آگاهی توده‌ها لحاظ نگردیده است. در حالی که «نظریه ضرورت» معتقد است انقلاب‌ها پدیده‌هایی واقعی و دارای علل اجتماعی هستند و بیش از آن که به تصمیم‌واراده انقلابیون حرفه‌ای مربوط باشند به خواست مردم و ضرورت‌های گریزناپذیر اجتماعی بازمی‌گردند. ضرورت‌شناسان انقلاب در رد نگاه بدبینانه نظریه‌پردازان توطئه، چنین ادعا می‌کنند که در غالب موارد این مردم بوده‌اند که با خیزش انقلابی خویش، انقلابیون حرفه‌ای را از کنج

زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها نجات داده‌اند. آرن‌ت که می‌گوید نقش انقلاب‌بگراں حرفه‌ای برپا ساختن انقلاب نیست، بلکه مصادره قدرت پس از وقوع انقلاب است شاید حوادث انقلاب روسیه و داستان اقدام حرفه‌ای لنین در به دست گرفتن عنان حرکت انقلابی در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ را در نظر داشته است.^(۳۳) چنین تلقی و تفسیری از انقلاب روسیه را شاید بتوان پذیرفت، اما به‌عنوان تبیینی برای همه انقلاب‌ها به هیچ وجه قابل قبول نیست.

واقع در یک انقلاب راستین، این دو جبهه انقلاب و ضدانقلاب نیستند که در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند، بلکه دو دعوی مشروعیت است که در برابر هم قرار گرفته است و پیروزی یک انقلاب، یعنی محقق شدن دعوی مشروعیت انقلابیون با به صحنه آوردن مردم و جلب حمایت و پشتیبانی‌های لازم از آنان. لذا از این جنبه نیز انقلاب، نسبت تام و تمامی با مردم و خواسته‌های مردم برقرار می‌سازد.

۲-۳- انقلاب برخلاف اصلاح، مطالبه یک تغییر «غیرقانونی» و در عین حال «مشروع» است.^(۳۳) استراتژی و اندیشه انقلاب پس از ناامید شدن از مجاری قانونی اصلاح و بهبود اوضاع شکل می‌گیرد. وانگهی، انقلاب با تردید رواداشتن در مشروعیت چارچوب‌های حقوقی و کارآمدی نظام‌های قانونی پا به عرصه وجود می‌گذارد و از همین رو اساساً هیچ اعتبار و حجیتی برای قوانین جاری و مجاری پیش‌بینی شده در آن قایل نیست تا مطالبات خویش را با استناد به آن قوانین و با استفاده از آن مجاری مطرح سازد و دنبال نماید.^(۳۴) لذا مطالبات و روش‌های طرح آن نیز اساساً غیرقانونی است. با این حال انقلاب، یگانه پدیده غیرقانونی در جامعه است که از مشروعیت کافی نیز برخوردار است. مشروعیت یک انقلاب چه از اقبال و حمایت مردمی برخیزد و چه از ایدئولوژی انقلاب و چه از هر دو، مدعای محکم و سرزنده‌ای است که مشروعیت در حال افول رژیم حاکم را به چالش فرامی‌خواند.^(۳۵) در

۲-۴- انقلاب، نسبت روشنی نیز با آزادی دارد. یکی از سه شعار اصلی تمامی انقلاب‌های راستین جهان «آزادی» بوده است. آزادی از این منظر، یعنی مطالبه حق انتخاب و تصمیم‌گیری برای «اکثریت» اعضای جامعه که نوعاً به دست رژیم‌های مستبد و ناصالح غصب شده است. از همین رو، جشن پیروزی انقلاب همیشه با جشن شکستن درب زندان‌ها و پاره کردن زنجیرها توأم بوده است و شیرین‌ترین میوه انقلاب که با گشاده‌دستی و بی‌هیچ دریغی میان همگان تقسیم می‌شود، همین آزادی است.

۲-۵- دموکراسی به معنای امروزی آن - که مفهومی بسیار متفاوت و مبسوط‌تر از مضمون پیشین خود یافته است - به رغم داشتن ریشه‌های دیرینه، پدیده‌ای متأخر محسوب می‌شود؛ چرا که بیش از امتزاج با مفاهیم دیرآشنا و مبهمی چون «مردم» و «آزادی»، با مفاهیم عینی‌تری چون «جامعه مدنی»، «حقوق شهروندی»، «کثرت‌گرایی» و «رقابت‌های سازمان‌یافته» پیوند دارد. اینها مفاهیم جدیدی

مورد درخواست جدی مردم به پا خاسته بوده است، در واقع مطالبه رهایی از اوضاع موجود است که گاه در نابرابری و تعدی، گاه در اختناق و استبداد و گاهی هم در فقر و تنگدستی جلوه گر می شده است و حامل بار و معنایی «اجتماعی» است؛ در حالی که آزادی های مورد نظر جریان های لیبرال-دموکرات، به مضمونی کاملاً متفاوت که دارای فحوایی «سیاسی» است، اشاره دارد. آرنست که می گوید اساساً هدف انقلاب فرانسه آزادی نبود، بلکه رهایی انسان از رنج و محنت و فقر را جستجو می کرد،^(۳۸) با عنایت به همین تفاوت میان دو مفهوم «رهایی» و «آزادی» است. او آگاهانه، مدعای خویش را چنین تکمیل می کند: رهایی از قید ضرورت (نیازهای اولیه انسان) که قابل تأخیر انداختن نیست، همواره نسبت به پی افکندن بنای آزادی، در اولویت بوده است.^(۳۹) وقتی روبسپیر حکومت خود را «خودکامگی آزادی» (despotism of freedom) می نامد،^(۴۰) آشکار می شود که تا چه حد برداشتش از آزادی با مفهوم امروزی آن متفاوت بوده است. برنتون هم که چهار انقلاب مورد بررسی خویش را مردمی، دموکراتیک و با هدف آزادی معرفی می کند،^(۴۱) مقصودش همان رهایی است؛ یعنی آزاد شدن «اکثریت» مردم از زیر یوغ «اقلیت» حاکم. بدیهی است که او مفهوم بسیط و ابتدایی آزادی را مدنظر دارد که با فحوای امروزی آن، یعنی «آزادی های مدنی» و «آزادی اقلیت مخالف» بسیار متفاوت است. آزادی بدین معنا، مفهومی است پیشرفته تر از مفاهیمی چون

است که نوع کاملاً بدیعی از دموکراسی را در ربع چهارم قرن اخیر به جهان عرضه داشته است.^(۳۶) اندیشه تفکیک قوای منتسکیو به منظور پراکنده ساختن قدرت مطلقه پادشاه، بسیار ابتدایی بود. حتی دموکراسی نوپای آمریکا که با بنیادگذاری جمهوری غیر متمرکز ایالتی پا گرفت و توکویل را در نیمه نخست قرن نوزدهم به وجد آورد، در قیاس با اندیشه تکمیل شده دموکراسی در اواخر قرن بیستم هنوز ابتدایی به نظر می رسد؛ گرچه هر دوی آنها نسبت به حاکمیت های متمرکز و مقتدر مورد نظر بدن و هابز که برای گذار از ساختار بسته و موزاییکی فئودالیت به پیشنهاد گردیده بود بسیار پیشرفته محسوب می شدند.

این که می گوئیم مطالبه مستقیم دموکراسی از انقلاب انتظار نابی است، از آن روست که میان آنچه امروزه به عنوان آرمان دموکراسی مطرح است و هدفی که انقلاب ها برای به چنگ آوردن آزادی و به دست گرفتن سرنوشت جامعه توسط مردم در سر داشتند، تفاوت بسیار وجود دارد. وانگهی باید توجه داشت که نه تنها دموکراسی کثرت گرا و رقابتی نمی توانسته است به عنوان آرمان انقلاب های گذشته مطرح شود، بلکه حتی مفهوم آزادی مورد نظر انقلاب ها با آنچه امروزه به عنوان آزادی مدنی شناخته می شود، تفاوت فاحشی دارد. آرنست می گوید: هنوز هم از رایج ترین خطاها این است که «رهایی» را با بنیادگذاری «آزادی» اشتباه می کنند.^(۳۷) آن آزادی که در بین شعارهای اصلی انقلاب ها دیده و شنیده شده و

جمهوری و دموکراسی که هر دوی آنها نسبت به آرمان ابتدایی تر انقلاب‌های گذشته، یعنی رهایی و دستیابی به حکومت مشروطه و محدود^(۴۲) متأخرترند. جمهوری و دموکراسی^(۴۳) به عنوان دستاورد انقلاب‌های آمریکا و فرانسه در آغاز راه به «حاکمیت اکثریت» (majority rule) تعبیر می‌شد؛ ولی امروزه برای حفظ و ابقای ساخت‌های متکثر که به شدت نیازمند اظهار وجود اقلیت مخالف است، از داعیه نگرانی آور «حاکمیت» دست شسته و به عبارت ملین‌تر «تصمیم‌گیری اکثریت» (majority decision) بسنده نموده است.

آنچه که از حاصل محاجه بیرونی و درونی به مدعای خرده‌گیران انقلاب درباره تناقض نمای انقلاب-دموکراسی به دست می‌آید، در عبارات زیر قابل تلخیص است:

۳-۱- فرض وجود تباین و حتی تعارض میان انقلاب و دموکراسی، خللی در حقانیت انقلاب پدید نمی‌آورد؛ چرا که آرمان‌های بشری به دموکراسی محدود نمی‌شود و مسیر تحقق آزادی و حاکمیت مردم نیز به دموکراسی‌های لیبرال منحصر نیست.

۳-۲- شاید محصول بلافصل برخی از انقلاب‌های بزرگ تاریخ جهان، آزادی و دموکراسی نبوده باشد؛ ولی دستاوردهای گران‌سنگی برای بشریت به ارمغان آورده‌اند که کم از آرمان آزادی و دموکراسی نیست و در عین حال بستر تحقق این آرمان‌ها را نیز فراهم نموده‌اند.

۳-۳- سرگذشت ناخوشایند و سرانجام نه

چندان مطلوب برخی از انقلاب‌ها، قابل تعمیم به انقلاب‌های دیگر، خصوصاً انقلاب‌های اجتماعی آینده نیست و تجربیات ویژه‌ای چون «عصر وحشت» و «دوره ترمیدور» از عناصر ذاتی انقلاب نمی‌باشد.

۳-۴- سرشت و خصوصیت هر رخداد انقلابی تحت تأثیر عوامل چندی چون بستر سیاسی - اجتماعی آن جامعه، ماهیت رژیم پیشین، آگاهی و انگیزه‌های مردم (ایدئولوژی انقلاب)، طول دوره «وضعیت انقلابی» و شدت خشونت جاری در آن، ظرفیت و توانایی رهبران و سرانجام، موقعیت و مناسبات خارجی آن کشور تعیین می‌شود و آرمان‌ها و شعارهای انقلابیون نیز تحت تأثیر همین عوامل شکل می‌گیرد. از این رو، ارزیابی ضرورت، سودمندی و کامیابی هر انقلاب باید با ملاحظه این جهات صورت گیرد.

۳-۵- برای دستیابی به ارزیابی و قضاوت منصفانه‌تری درباره هر انقلاب باید از نگاه «آناکرونیک» و «قوم‌محورانه» به این پدیده‌های تاریخی - فرهنگی پرهیز نمود.

۳-۶- اگر عناصر اصلی تشکیل‌دهنده دموکراسی را «مردم» و «آزادی» بدانیم، با توجه به ریشه داشتن این مقولات در هر انقلاب (دست‌کم در شکل بسیط‌شان) می‌توان انقلاب را بستر اولیه یا برطرف‌کننده موانع ابتدایی شکل‌گیری دموکراسی دانست.

۳-۷- هر چند آزادی یکی از اهداف اصلی بیشتر انقلاب‌ها بوده است، ولی میان این تلقی از آزادی و آنچه امروزه از آن مستفاد می‌شود،

انقلاب اسلامی ایران است که می‌پرسد: آیا انقلاب ایران باید به عنوان پدیده‌ای یگانه و استثنایی به شمار آید یا این که در پرتو آن، تبیین‌های موجود درباره انقلاب مورد تجدیدنظر جدی قرار گیرد؟ او خود پاسخ می‌دهد که: انقلاب ایران یک پدیده خلاف قاعده نبود؛ اما باعث شد تا در عوامل شناخته شده بروز انقلاب‌های اجتماعی جهان سوم، تجدیدنظر اساسی شود.^(۴۴) تدا اسکاچپل نیز چنین اقرار می‌نماید: انقلاب ایران مرا وادار کرد تا به نقش احتمالی نظام‌های اعتقادی و آگاهی‌های فرهنگی در شکل‌دهی به عمل اجتماعی عمیق‌تر فکر کنم.^(۴۵)

پانوشت‌ها

- ۱- هانا آرنت، انقلاب، ترجمه عزت‌الله فولادوند، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۱۸۶.
- ۲- آلون استانفورد کوهن، **تئوری‌های انقلاب**، ترجمه علیرضا طیب، چاپ هفتم، (تهران، نشر قومس، ۱۳۷۹)، صص ۱۹۹-۱۹۴.
- ۳- آرنت، پیشین، ص ۲۳۶.
- ۴- همان، ص ۱۶۰.
- ۵- همان، ص ۳۱۳.
- ۶- هربرت مارکوزه و کارل رپوپر، **انقلاب یا اصلاح**، ترجمه هوشنگ وزیری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۶.
- ۷- کرین بریتون، **کالبدشکافی چهار انقلاب**، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران، سیمرغ، ۱۳۷۶)، ص ۲۳۴.
- ۸- همان، ص ۲۷.
- ۹- همان، ص ۱۹۲.
- ۱۰- دموکراسی‌های کهن فاقد روح برابری بودند و دموکراسی‌های جدید نیز «آزادی» را گران‌بهاتر از

تفاوت بسیار است. انقلاب‌ها نوعاً در پی رهایی مردم از ظلم و تعدی، فقر و تنگدستی و خفقان و استبداد بوده‌اند و این با آنچه که در ساخت‌های مدنی به عنوان آزادی‌های فردی شناخته می‌شود، فرق دارد.

۸-۳- هر چند دموکراسی مفهوم پرسابقه‌ای است و همواره تصویری اجمالی از آن در ذهن فلاسفه اجتماعی وجود داشته است، اما میان آنچه که امروزه از این مفهوم فهمیده می‌شود با برداشت خام گذشته، تفاوت بسیار وجود دارد. لذا گلابیه و سرزنش انقلابیون از این بابت که چرا هدف انقلاب خویش را دموکراسی قرار نداده‌اند یا این که چرا این گوهر ثمین را به خوبی پاس نداشته‌اند، قدری خام‌اندیشی است.

در پایان ذکر این نکته لازم است که در رد شبهات مطرح شده درباره نسبت انقلاب و دموکراسی، برای جلوگیری از شائبه جانبداری، از اشاره به انقلاب اسلامی ایران پرهیز کردیم؛ در حالی که این انقلاب به عنوان جدیدترین تجربه بشر از این نوع، با خط مشی و رویه بی‌نظیر خویش، بسیاری از توهمات موجود پیرامون انقلاب را مرتفع کرد و نشان داد که عنصر آگاهی و عبرت‌آموزی از تجربیات گذشته و استمداد از آموزه‌های اخلاقی و رهبری دینی در حوزه سیاست تا چه حد می‌تواند از لغزیدن و درافتادن انقلاب به ورطه‌هایی چون عصر وحشت، آنارشیزم و بی‌قانونی و دوره‌های ترمیدوری پیش‌گیری نماید. جان‌فوران با نظر به برخی از همین ویژگی‌های منحصر به فرد



- ۲۳- آرنت، پیشین، ص ۱۵۶.
- ۲۴- «ترمیدور» اصطلاحی است برای معرفی وضعیتی که مشخصاً در انقلاب فرانسه و انگلیس رخ داد و طی آن سرنوشت انقلاب واژگونه شد و رژیم پیشین مجدداً عنان حکومت را در دست گرفت. در فرانسه بوربون‌ها و نظام سلطنت که در سال ۱۷۹۲ رسماً برکنار و ملغی گردیده بودند ۲۲ سال بعد، مجدداً به قدرت بازگشتند و در انگلیس نیز پس از ۲۰ سال بار دیگر حکومت در اختیار چارلز دوم از خاندان سلطنتی استوارت‌ها قرار گرفت. ترمیدور نام یکی از ماه‌های انقلابی است که در آن، روبسییر رهبر ژاکوبین‌ها پس از به گیوتین سپردن تمامی رقبای خویش در جناح میانه‌رو و رادیکال، خود نیز به همان سرنوشت دچار گردید.
- ۲۵- شاید هیچ‌کس پیش و پیش از توکویل به تفاوت‌های این دو انقلاب از حیث دستاوردها و زمینه‌ها توجه نکرده باشد. برای تفصیل در این باره ر.ک. سیدنتاپ، پیشین.
- ۲۶- آرنت، پیشین، صص ۲-۲۱۱.
- ۲۷- همان، ص ۱۲۷. تبیینی که توکویل از انقلاب فرانسه ارائه می‌کند با نظریه آرنت متفاوت است. همچنان که اشاره شد او معتقد است که این انقلاب، تلاشی است برای گذر از «آریستوکراسی» به «دموکراسی». لذا برخلاف نظریه آرنت، صبغه سیاسی تحلیل توکویل را پررنگ‌تر می‌نماید.
- ۲۸- ر.ک. مارکوزه و پوپر، پیشین، صص ۶۵ و ۷۵.
- ۲۹- اگر همچون اسکاچپول معتقد باشیم که «انقلاب ایجاد نمی‌شود، بلکه درمی‌رسد» معلوم نیست که توصیه پوپر -حتی اگر از سر خیرخواهی و در کمال واقع‌نگری باشد- تا چه حد عملی خواهد بود. از نظر ما هم عبارت اسکاچپول که اراده انسانی را کلاً نادیده می‌گیرد و هم توصیه نه‌چندان مشفقانه پوپر، جای تأمل دارد.
- ۳۰- آلون نافر روزنامه‌نگار چیره‌دست آمریکایی که با تحلیل‌ها و پیش‌گویی‌های خواندنی‌اش، قصد مرعوب کردن ساکنان تمدن‌های متوقف‌مانده جهان را دارد، «برابری» می‌شناسند؛ لذا برخلاف آزادی که نهادها و مجاری متعددی برای پاسداری از آن پیش‌بینی شده است، برابری بیشتر به یک مفهوم انتزاعی در ازلیت بشری و متجلی در حق رأی برابر شهروندان فروکاسته شده است؛ اگر به عنوان یک مزاحم بهانه‌گیر و مانع رشد و توسعه قلمداد نشود.
- ۱۱- باید توجه شود که مدعای توکویل که می‌گوید: «انقلاب فرانسه، گذر از آریستوکراسی به دموکراسی بوده است.» اولاً دستکم در بخش دوم آن، رأی مورد اجماعی نیست؛ ثانیاً با نظر به نتایج حاصل از انقلاب ابراز شده و نه به عنوان هدف و آرمان انقلابیون؛ و ثالثاً حدود نیم قرن پس از آن تاریخ بیان گردیده است و لذا نافی مدعای ما نیست.
- درباره نظریه توکویل ر.ک. لری سیدنتاپ، توکویل، ترجمه حسن کامشاد، (تهران، طرح نو)، ۱۳۷۴، صص ۸۲-۱۲۷۷-آرنت، پیشین، صص ۳-۳۲۲.
- ۱۳- همان، ص ۳۱۰.
- ۱۴- همان، ص ۷۸.
- ۱۵- همان، ص ۳۰۶.
- ۱۶- همان، ص ۲۳۷.
- ۱۷- برینتون، پیشین، صص ۶-۱۶۴.
- ۱۸- آرنت، پیشین، ص ۳۴.
- ۱۹- برینتون، پیشین، ص ۲۷.
- ۲۰- آرنت، پیشین، ص ۱۳۸.
- ۲۱- همان، ص ۱۴۵.
- ۲۲- وقتی از ناگزیری میزانی از خشونت انقلابی سخن گفته می‌شود، باید میان اقدامات سنجیده و مراقبت‌های هشیارانه برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب با حرکت‌های کور انتقام‌جویانه و تصفیه حساب‌های شخصی به نام انقلاب و دامن زدن به هیجانات لجام‌گسیخته به بهانه حفظ روحیه انقلابی تفاوت قایل شد. نگرانی بجای آرنت را که می‌گوید «خطر هیچ چیز برای دستاوردهای انقلاب بیش از خود روحیه انقلابی نیست» نمی‌توان تماماً به حساب تمایلات غیرانقلابی وی گذارد. ر.ک. آرنت، پیشین، ص ۳۳۲.

را می‌گوید آینده جهان را سه پدیده جهان‌سومی تهدید می‌کند:

(۱) افزایش جمعیت

(۲) آلوده‌سازی محیط زیست

(۳) خشونت‌های آرمانی (انقلابات)

او کشورهای فراصنعتی را موظف به جلوگیری از جنگ‌هایی می‌داند که آتش آن از کشورهای عقب‌مانده زبانه می‌کشد. پوپر نیز برای جوامع سرمایه‌داری و پیشرفته که آن را کامل‌ترین جوامع موجود می‌شناسد، همین رسالت را قایل است و لشگرکشی‌های آمریکا به سراسر دنیا را بر همین اساس توجیه می‌کند. با این وصف آیا روشنفکر جهان‌سومی حق ندارد که در نظریه‌پردازی و توصیه‌های آنان شک کند؟

۳۱- بریتون، پیشین، ص ۹۵.

را می‌توان در آرای عمیق الکسی دوتوکویل، متفکر فرانسوی اوایل قرن ۱۹ یافت. آنچه که تجربه جدید دموکراسی را بدیع می‌سازد، گذشته از دارا بودن برخی ایده‌های متکامل‌تر، پدید آمدن نوعی اهتمام و تمایل عمومی، به همراه فراهم آمدن بستر مناسب برای تحقق عملی آن در کشورهای جهان است. درس‌هایی که توکویل از انقلاب آمریکا گرفته بود و برای اروپاییان بازگو کرد، هیچگاه چنان که باید، به جد گرفته نشد و موجب شکل‌گیری زودهنگام یک دموکراسی غیرمتمرکز، متکثر، فردگرا و رقابتی در این کشورها نگردید. این که سیدنتاپ می‌گوید، اندیشه‌های توکویل برای بیش از نیم قرن (اواخر قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰) به بوته‌فراموشی سپرده شد، به همین وقفه و فاصله طولانی میان نظر تا عمل اشاره دارد. ر.ک. سیدنتاپ، پیشین، ص ۲۰۷.

۳۷- آرنت، پیشین، ص ۱۹۹.

۳۸- همان، ص ۱۵۵.

۳۹- همان، ص ۱۵۶.

۴۰- ر.ک. همان، ص ۳۸.

۴۱- بریتون، پیشین، ص ۲۳.

۴۲- آرنت می‌گوید در انقلاب آمریکا و فرانسه بدو چیزی جز اصلاحات برای نیل به رژیم سلطنتی مشروطه مطرح نبوده است؛ اما پس از مدتی (که برای آمریکا کوتاه و برای فرانسه طولانی و توأم با چند رفت و بازگشت بوده است) در مسیر استقرار جمهوری افتاده‌اند. ر.ک. آرنت، پیشین، ص ۱۸۸.

۴۳- آرنت می‌گوید کلمه دموکراسی در انقلاب فرانسه تا سال ۱۷۹۴ یعنی پنج سال پس از انقلاب رواج نداشت و اعدام شاه نیز با فریادهای زنده‌باد جمهوری همراه بود. ر.ک. همان، ص ۱۶۸.

44- John Foran, "The Iranian Revolution of 1977-79: A Challenge for Social Theory" in idem, **A Century of Revolution: Social Movement in Iran**, (London, UCL Press: 1994).

45- **Ibid.**

۳۲- لنین که از پی پیروزی انقلاب فوریه از سویس به روسیه بازگشته بود با متشکل ساختن بلشویک‌ها در یک حزب انقلابی منسجم و پر قدرت، و سازمان‌دهی شوراهای بازمانده از انقلاب عقیم ۱۹۰۵، توانست در مدتی کوتاه اوضاع را به نفع خویش دگرگون سازد، سوسیالیست‌های میانه‌رو (منشویک‌ها) به رهبری کرنسکی را از میدان به در کند و انقلاب اکتبر را به زیان انقلاب فوریه به پیروزی برساند.

۳۳- ر.ک. پتر کال‌ورت، **انقلاب**، ترجمه ابوالفضل صادقی‌پور، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، صص ۱-۲.

۳۴- پیام حزب سوسیالیست انقلابی روسیه به احزاب بورژوازی اصلاح‌گرا در ۲۹ دسامبر ۱۹۶۱ در این باره صریح‌ترین مضمون را دارد: «اگر بخواهید با این حکومت از راه‌های قانونی مبارزه کنید، همانند دن‌کیشوت خواهید بود که با آسیاب‌های بادی می‌جنگید. وظیفه ملی امروز، سرپیچی از قانون است». ر.ک. پیر رنوو، **جنگ جهانی اول**، ترجمه عباس آگاهی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۶۳.

۳۵- برای تفسیر بیشتر، ر.ک. آرنت، پیشین.

۳۶- جوهر و عناصر اصلی مستتر در دموکراسی امروزی